

پیدایش اندیشهٔ تکفیر و حرکت ذهنی
و فکری

پیدايش اندیشهٔ تکفير و حرکت ذهني و فکري

یکی از مهمترین عوامل پیدايش اندیشهٔ تکفير در مصر، روش برخورد حکومت مصر با جنبشهای اسلامی بود که در پی مخالفت با دولت، محکوم به زندان و شکنجه می شدند، و در اثر زندانی شدن معتصب نسبت به فکر خودشان زیاد می شد و بو به تکفير ديگران می آوردند. از طرفی، آشنایی با زندانیان ديگر و روش برخورد علمای طرفدار حکومت نیز ر تشديد ابن فکر اثرگذار بود.

درگيرها و پیدايش اندیشهٔ تکفير

یکی از مهمترین عوامل پیدايش اندیشهٔ تکفير شیوه های وحشیانه ای بود که رژیم مصر در آن دوره بر ضد طرفداران و پیروان اندیشهٔ اسلامی بکار گرفت، به گونه ای که این جوانان شیوه عملی و اجرایی آن سیاست ددمنشانهٔ را در زندان ها و تبعیدگاه نسبت به ديگر گروهها و احزاب، با تمام وجود حس و تجربه نمودند. افکار این جوانان مسلمان در برابر این سرکوب و ستمگريها از یک طرف و رواج و انتشار بی دینی در برنامه ها و بخش های دولت از طرفی ديگر - جایی که مذاهب الحادی و کفر آمیز ترویج و تبلیغ می شود - پخته تر و کامل تر گردید و در همین جا بود که آنها مفاهیم کتابهای استاد سيد قطب پیرامون جاهلیت و جامعه معاصر و چگونه جامعه معاصر جامعه ای جاهلی گردید را عملی ساختند و نتیجه گرفتند که جامعهٔ اسلامی به جامعه ای کافر مبدل شده است.

این جوانان در آغاز مفهومی کلی درباره جاهلیت جامعه در ذهن داشتند و معترض تفصیل موضوع نشدند و به همین علت از جامعه دوری و عزلت نگزیدند و حرمت جامعه را نشکستند و واجبات الهی آن را مباح ساختند. اما هنگامی که بازداشت شدگان زندانهای «ابوزعبل» و «طره» و زندان نظامی از خواسته سرویس اطلاعات مخفی مبنی بر اینکه تمام بازداشت شدگان به زندان نظامی تبعید و به مرگ و شکنجه مضاعف دچار می شوند آگاه یافتند، اندیشه ارتداد جامعه اسلامی قوت گرفت و نشانه های اولیه دوری گزیدن از جامعه و مباح شمردن حرمت آن نمایان گردید که این موضوع بطور مفصل در مباحث بعدی ارائه خواهد شد.

نقش زندان نظامی «الحربی» در گفتگو با حکومت

همزمان با شکل گیری اولیه این اندیشه شدیدی در زندان نظامی و بازداشتگاه «ابوزعبل» صورت گرفت و آن هنگامی بود که تمام زندانیان و بازداشت شدگان اخوان المسلمین همکاری با سرویس اطلاعات مخفی را اساساً نپذیرفتند و به خواسته آنان اعتنایی ننمودند و اجرای تمام تهدیدات را بر همکاری با اطلاعات مخفی ترجیح دادند زیرا در آن زمان، تهدید به مرگ بدتر و جانکاه تر از آزار و اذیت و شتستشوی مغزی که در تمام روز در حق آنان صورت می گرفت نبود. بنابراین تمام زندانیان و بازداشت شدگان با قاطعیت تمام اعلام نمودند که هیچگونه عهد و بیعتی میان آنان و حکومت وجود ندارد؛ حکومتی که حقوق آنان را سلب نموده و فقط نقش یک جلاد را بازی می کند.

از میان تمام بازداشت شدگان زندان نظامی فقط یک نفر بنام علی عشناوی[1] با اطلاعات همکاری کرد و سپس سرویس اطلاعاتی او را بر ضد دوستان و برادران مسلمانانش بخدمت

گرفت سرانجام وی را به زندان انفرادی شماره (5) فرستاد؛ زندانی که نسبت به دیگر زندان ها مانند بهشت برین بشمار می آمد حال آنکه دیگر بازداشت شدگان که بعنوان قانون شکن بشمار می رفتند در زندانهای خود نگه داشته شدند.

آغاز این درگیریها سخنرانیهایی بود که پیش از شکست یونیو سال 1967م. در این زندان ها و بازداشتگاهها ایراد می شد و در این میان در زندان نظامی در کنار سخنرانیها و گفتگوها، اذیت و شکنجه دادن بازداشت شدگان همچنان ادامه داشت به گونه ای که حمزه بسیونی آن سخنرانی ها را چنین توصیف کرده است: «آن مانند ابزاری از ابزارهای شکنجه بود». عقیل مظهر - مدیر کل دعوت و اندیشه اتحاد سوسیالیستی که خودش نیز ناظر این جلسات و سخنرانیها بود - می گوید: «آن سخنرانیها بعنوان مقابله دلیل به دلیل و حجت در مقابل حجت برای رسیدن به راه حل مشترک و به ویژه اینکه اعضای اخوان المسلمین بازداشت شده در زندان نظامی جزو بهترین افراد این کشور می باشند بشمار می آید». همچنین در این هنگام اعلام شد که هر کس از مخالفت فکری و اعتقادی با دولت دست بردارد نه تنها به پست اولیه اش برگردانده و در پست های بلندمرتبه دولتی گمارده می شود بلکه هر نوع حکم صادره علیه وی نیز نادیده گرفته خواهد شد.

هنوز چند ماهی از این گفتگوها و مباحثات نگذشته بود که - بنابر توافق قبلی حمزه بسیونی، فرمانده زندانهای نظامی و علی ع شماوی و با نظارت سرویس اطلاعاتی ارتش علی ع شماوی اعلام کرد که بیزاری جستن از اخوان المسلمین و اعتقاد داشتن به ولایت مطلقه رئیس جمهور، واجب است زیرا دولت به ساخت راهها و سدها پرداخته و صنعت و اقتصاد کشور را رونق داده است.

اختلاف با دولت و تصمیم بر سرکوب مخالفان

هنوز علی ع شماوی سخنان خود را به پایان نرسانده بود که حمزه بسیونی کلت کمری اش را درآورد و اعلام کرد که او هم قاضی است و هم مجری احکام زیرا از طرف رئیس دولت اختیارات دو قوه برای نابودی آنان بخاطر اینکه آنها غدهٔ سرطانی هستند که در پیکرهٔ ملت ریشه دوانده و صلاح دولت فقط در ریشه کن ساختن آنان است، به او واگذار شده است. و تنها کسی که از مرگ و نابودی نجات پیدا می کند و احکام صادره بر ضد او ملغی می گردد و آزادی دوباره را بدست می آورد و حتی بالاترین پست ها به او واگذار می شود که مانند علی ع شماوی باشد. در این هنگام میان حمزه بسیونی و عده ای از جوانان که هنوز در چنگ انسانهای ددمنش در زندان نظامی گرفتار بودند مناظره ای صورت گرفت. این مناظره در اواخر ماه سال 1967م. انجام گرفت. همهٔ بازداشت شدگان هنگامی که فرمانده زندان نظامی یکی از جوانان را - که مهندس به مرگ محکوم شده بود و سپس در سال 1954م. بدلیل اینکه تازه جوانی بیش نیست و شناخت زیادی دربارهٔ اخوان المسلمین و اندیشه هایشان را ندارد حکم او از مرگ به حبس ابد تخفیف یافت - فراخواند شگفت زده شدند فرمانده زندان های نظامی - حمزه بسیونی - دربارهٔ علت عدم بیعت آنان با رئیس جمهور که پروژه بزرگترین سد را به پایان رسانده و به سرکوب یهودیان مبادرت ورزیده و نیروهای بین المللی حافظ صلح را بمنظور بازگرداندن مناطق مصری تحت اشغال اسرائیل از سال 1956م. فراخوانده است چیست؟

آن جوان اینگونه جواب داد که جماعت اسلامی با رئیس جمهوری در مورد اتمام پروژه بزرگترین سد و سرکوب یهودیان - البته اگر حقیقت داشته باشد - هیچگونه اختلافی ندارد و تنها اختلاف با رئیس جمهوری در این است که او شریک خداوند گردیده و ملت را به عبودیت خویش - نه عبودیت پروردگار - واداشته است پس همانگونه که او بخاطر این اعمال کافر شده هر کس که طرفدار و هم پیمان وی باشد از جمله وزیران و محکومین نیز کافر می باشند.

حمزه بسیونی هنگامی که دلیل این سخنان را خواستار شد از او پرسید، آن جوان اینگونه جواب داد: روزی عدی بن حاتم در حالی که صلیبی از طلا را مانند دیگر مسیحیان به گردن آویخته بود به نزد پیامبر آمد، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خطاب به او فرمود: این بت را دور بیاورد و این آیه را تلاوت فرمود:

(اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ)

توبه: 31

«یهودیان و مسیحیان، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند و (مسیحیان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می شمارند».

عدی گفت: ما آنها را نمی پرستیم. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: مگر آنها برای شما حرام را حلال و حلال را حرام نمی ساختند و شما هم از آنها تبعیت و پیروی نمی کردید؟ عدی گفت: آری ای پیامبر خدا. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: پرستش و عبودیت آنان همین است».

بسیونی گفت: این حدیث چه ارتباطی با ما و رئیس جمهوری دارد؟ آن جوان جواب داد: این حاکم بر اساس قانون خود بر ملت فرمان می راند و حکومت می کند و حکم خداوند را به کناری نهاده و خود را متصف به صفات و اختصاصات خداوند متعال ساخته است. بعنوان مثال: این حاکم حرام را حلال می سازد مانند شراب که خداوند آن را تحریم ساخته است اما کارخانه های دولت آن را تولید کرده و به فروش می رسانند و این عمل بدین معناست که از نظر دولت تولید و فروش شراب حلال و جایز است. این حاکم همچنین حلال خداوند را حرام می سازد بعنوان مثال، برادران دینی مان را از تبلیغ دعوت بسوی پروردگار منع نموده و آنان را زندانی کرده است زیرا خواهان این هستند که حکم باید فقط بر اساس شریعت خداوند باشد. این حاکم علاوه بر آن، زنا را حلال ساخته است چرا که طبق قانون این حاکم هر دختری که به سن هیجده سالگی برسد آزاد است که زنا کند و مادامیکه این عمل را از روی رغبت شخصی انجام داده پدر یا قاضی نمی توانند او را از این عمل باز دارند و حکم قانون مجازات مصر نیز همین است. در اینجا بود که ژنرال حمزه بسیونی، فرمانده زندانهای نظامی از یک شخص نظامی دیگری بنام صفوت روبی - که بخاطر بخرج دادن شدت و قسوت در آزار و شکنجه دادن و قتل بازداشت شدگان رتبه افتخاری ستوان به او داده شد - پرسید آیا این گفته ها درست و دولت آنها را انجام داده است؟ اما همامان زمانه سکوت اختیار کرد و با اشاره ای نامفهوم فقط سرش را تکان داد. و سرانجام فرمانده زندان نظامی گفتگو را پایان رساند و گفت: او عالم دینی نیست اما آنچه که او می داند این است که شراب و زنا حرام اند و حکومت در آینده همه این اشکالات را جبران خواهد کرد و عالمان دینی را حکم قرار خواهد داد.

دین از نظر عالمان درباری

ناگفته نماند که هماهنگی صورت گرفته میان عالمان مذاکره کننده با بازداشت شدگان در زندان نظامی و جلادان و شکنجه گران بعنوان تکمیل کننده پروسه شستشوی مغزی زندانیان جای تعجب و شگفتی دارد.

در روز دوم گفتگوها شیخ محمد بن فتح الله بدران که بخش مهمی از پروسه شستشوی مغزی را به عهده داشت ساعت نه، یک ساعت پیش از موعد مقرر، حضور یافت و اعمال شکنجه و آزار و اذیت زندانیان متوقف شد و تمام زندانیان به محل مباحثات و مناظرات - که سلف سرویس درجه داران و فرماندهان و قبلاً کلیسا بود - هدایت شدند. و از موارد شگفت انگیز این بود که دکتر علی حتوت این گفتگوها و مباحثات و حوادث را در خواب دیده بود. او خواب دیده بود که اشخاصی که همراهش هستند مورد شکنجه واقع شده و برای شنیدن این گفتگوها و مباحثات

وارد این مکان خواهند شد. پس از به پایان رساندن اعمال آزار و شکنجه، شیخ بدران که اطلاعات و معلومات خود را از طریق هماهنگی با مسئولان اخذ کرده بود و در هنگام مناظره آن جوان اخوانی با رئیس زندان و یارانش در جلسه دادگاه حاضر نبود - آن جوان را فرخواند و از او درباره افکار و منابع مسائلی که با ژنرال حمزه بسیونی مورد بحث قرار داده سؤال کرد و گفت: پسرم بدان که من با مسئولان به توافق رسیده ام که هر کس از افکار و اندیشه هایش دست برندارد و به خواسته مسئولان پاسخ مثبت دهد مورد تخفیف مجازات و هر کس از افکار و اندیشه هایش دست بر ندارد و به کجروی ادامه دهد مورد تشدید مجازات قرار خواهد گرفت. و بدان که من مهر و عطوفت زیادی نسبت به شما دارم و اسلام، شما را به اعتدال و میانه روی و دست کشیدن از تعصب و انحراف فرا می خواند.

آن جوان گفت: این، انحراف نیست بلکه اجماع امت اسلام است که هر کس حرام را حلال و حلال را حرام سازد کافر و مرتد می گردد و عقیده صحابه و ائمه چهارگانه نیز همین است. شیخ بدران: به اقوال شافعی و ابوحنیفه توجه نکن و فقط به قول بدران عمل کن، تنها کسی که در تمام دنیا متخصص علم ادیان تطبیقی است من هستم.

جوان: سخنان شما مردود و غیر قابل قبول است و دین نیازی به تفسیر شما ندارد. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید:
(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)

انعام: 163-162

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام و من اولیه مسلمان هستم».

بر اساس این آیه همانگونه که در نماز خدا را هیچ شریکی نیست در مسائل اقتصادی و برنامه های دولتی نیز نباید برای خداوند شریک قائل شد زیرا این مسائل از جمله امور و شئون زندگی می باشند که در آنها خدا را هیچ شریکی نیست. و از جهت دیگر، دولت مردم را در نماز خواندن و عبادت آزاد می گذارد اما در امور معاملات و قوانین، آنها را تحت عبودیت غیر خداوند قرار می دهد که این بنا به نصّ قرآن، شرک است. و اختلاف اساسی اخوان المسلمین با حکومت کنونی در همین مسأله است و اگر حکومت از این کفر آشکار توبه کند در اینصورت علیرغم قربانیانی که در این راه تقدیم دعوت نموده ایم و با وجود انواع شکنجه و آزار و اذیت که سالیان سال در حق ما روا داشته شده است سرباز و مطیع دولت خواهیم بود.

شیخ بدران گفت: پسرم، ویژگی مذکور در آیه، اختصاص به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دارد زیرا در آغاز آیه این چنین آمده است: (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي).

جوان: خداوند متعال می فرماید: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (اخلاص: 1) آیا باتوجه به این آیه، توحید فقط اختصاص پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دارد یا همانگونه که ائمه و بزرگان دین فرموده اند: خطاب خداوند به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم، خطاب به امتش نیز هست مگر آنکه اختصاص آن به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم صراحتاً ذکر شده باشد مانند این آیه شریفه که می فرماید: (خَالِصَةً لِّكَ مِنَ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) (احزاب: 50) (و زن با ایمانی که خویشان را به پیغمبر بخشید و پیغمبر بخواهد او را به ازدواج خود درآورد که این مورد) خاص تو است و برای سائر مؤمنان جایز نیست.

بدران: پسرم سخنان تو گمراه کننده است، من به اندازه تمام شما کتاب خوانده ام و مطالعه کرده ام و کتابخانه بسیار بزرگی دارم. آیه مذکور کسی را توصیف می کند که اگر به مفاد آن،

ملتزم باشد در زمره اولین مسلمانان قرار می گیرد. به عبارتی دیگر اگر کسی حکم خداوند را اجرا ننماید و بر اساس آن، حکم نکند کافر نمی گردد بلکه در زمره آخرین مسلمانان جای می گیرد.

جوان: عبارت «أول المسلمين» بدین دلیل در آیه ذکر شده است که خطاب متوجه اولین مسلمانان است (و بذلک أمرت و أنا أول المسلمين) پس آیه مذکور هیچگونه دلالتی بر این مسأله ندارد که اگر کسی در شئون معاملات و قانون گذاری با غیر خداوند پیمان ببندد و بیعت نماید در زمره آخرین مسلمانان قرار می گیرد، زیرا خداوند متعال تمام امور و شئون را در عبارت (لا شریک له) هیچ شریکی برای او نیست. جمع نموده است؛ بدین معنا که نه در نماز و آیین عبادت شریکی برای خداوند است و نه در امور و مسائل زندگی مانند: اقتصاد و قوانین. بنابراین هر کس در این موارد و شئون قائل به شریک برای خداوند باشد کافر می گردد و هرگز نمی تواند او را در زمره آخرین مسلمانان دانست زیرا در دعای افتتاح نماز که در بخاری روایت شده است: «إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی: نمازم، مراسم آیین و عبادی ام، زندگی ام و مرگم از آن پروردگار جهانیان است که هیچ شریکی برای او نیست و به این شیوه دستور داده شده ام و من از زمره مسلمانان هستم، برای هر مسلمانی ذکر شده است؛ یعنی: هر مسلمانی آن را در نمازش تکرار می کند و به همین دلیل است که در آخر آن دعا هر کسی حالت خودش را اینگونه بازگو می سازد: «وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» در صورتی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم حالت خودش را به گونه ای دیگر توصیف می کند؛ یعنی اگر خطاب متوجه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم باشد با این توصیف قرآنی (وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ) تعبیر می گردد اما اگر خطاب برای غیر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم باشد با همان لفظ وارد در صحیح بخاری تعبیر می شود. بدران گفت: پسر من قرآن گرا هستم، صحیح بخاری، ثواب است اما قرآن حق است و حق مقدم بر ثواب است زیرا خداوند متعال درباره قرآن می فرماید: «قرآن را بحق نازل کردیم و بحق نازل گردید» (اسراء / 105) حال آنکه درباره جبرئیل که رسالت های آسمانی حق بوسیله او نازل شدند می فرماید:

(يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) نبأ:

38

«روزی که جبرئیل و فرشتگان به وصف می ایستند و هیچکدام زبان به سخن نمی گشایند مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز راست و درست بگوید».

جبرئیل سخن راست و درست می گوید اما حق فقط قرآن است. بنابراین حدیث وارد در بخاری بیانگر حکم مسأله نیست زیرا فقط حق است که به درجه حق می رسد و حق فقط قرآن است و من هم قرآن گرا هستم و قرآن کسی را به آن حکم نماید در زمره اولین مسلمانان قرار داده است و مفهوم مخالف این حکم آن است اگر کسی به قرآن حکم نکند مسلمان هست اما در زمره آخرین مسلمانان جای می گیرد.

آن جوان گفت: حق همان ثواب است و همه احادیث بخاری صحیح است و غیر از فهم و استنباطی که امام شافعی، ابوحنیفه و دیگر ائمه بدان قائل بودند چیز دیگری را نمی پذیرم. شیخ بدران: نگو شافعی بلکه بگو بدران (در اینجا آن جوان ساکت شد و چیزی نگفت) و ظاهراً مباحثه قبل از موعد مقرر صورت گرفته است و باقیمانده مباحث را به فردا موکول می کنیم.

در روز دوم گفتگوها، شیخ بدران گفت: من تمام کتابهای کتابخانه ام را مرور کردم اما چیزی تحت عنوان حکم بر اساس قرآن در آن نیافتم پس شما گمراه کننده هستید و شیوخ و رهبران شما از این طریق امرار معاش می کنند زیرا خود پیامبران بر اساس قرآن حکم نمی کنند بلکه

فقط به قرآن توصیه می کنند زیرا فرق میان نبی و رسول - همانگونه که در جلسه قبل توضیح داده شد - در این است که نبی احکام را بر پا نمی دارد و اجرا نمی کند بلکه فقط بدانها توصیه می کند و خداوند متعال فرموده است:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا)

شوری:

13

«خداوند آئینی را برای شما مؤمنان بیان داشته است که آن را به نوح توصیه کرده است». بنابراین از آنجا که نبی بر اساس دین حکم نمی کند و فقط بدان توصیه می نماید شما از راه پیامبران خارج و منحرف شده اید چرا که خواهان چیزی هستید - حکم به قرآن - که خود پیامبران خواهان آن نبوده اند و دیگر اینکه حاکم، میگزاری را در مجالس و محافل دولتی قدغن نموده است که این نوعی حکم تدریجی است و خداوند متعال نیز خمر را به تدریج حرام ساخته است. پس از اینکه شیخ بدران سخنانش را پایان رساند دو نفر که یکی از آنها بنام ابودجانه بود در جواب گفتند: خداوند متعال می فرماید:

مأئده:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ)

44

«ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمودی بسوی حق و نوری زداینده تاریکیهای جهل بود و پیامبران قوم یهود بر اساس آن برای یهودیان حکم می دادند».

با توجه به این آیه شریفه، حکم بر اساس کتاب خداوند وظیفه انبیاء و پیامبران و وظیفه تمام امت بعد از آنان است و هر کس از روی تکبر، آن را انکار کند کافر می گردد. در این هنگام رئیس زندانهای نظامی سر رسید و اعلام کرد: تمام افراد موجود در جلسه محکوم به مرگ هستند و بر گفته خود سوگند یاد کرد و کلت کمربندش را بسوی آنان نشانه گرفت و گفت: اجرای حکم اعدام شان به او تفویض شده است. بمنظور انجام مراسم خداحافظی محکوم شدگان با نزدیکانشان یک ملاقات تلفنی اضطراری برای صبح روز چهارم ماه یونیو برای آنان در نظر گرفته شده است.

ملاقات مقرر در روز چهارم صورت گرفت و در روز پنجم پس از انجام اعمال شکنجه و آزار و اذیت، رشاد عبداللطیف که همه را به مرگ فوری تهدید کرد ناگهان متوجه ستوان صفوت روبی شد که با شلاق به پشت او می زد و بخاطر تهاجم اسرائیل به مصر او را به اتاق دیگری فرا خواند و پس از گذشت یک هفته از این ماجرا، تمام بازداشت شدگان زندانی نظامی به زندان «القناطر الخيرية» و زندان «لیمان طره» فرستاده شدند و بعداً مشخص گردید که بر روی پرونده اجرای حکم تاریخ پایان شکنجه و عبارت «سپس انتقال به بازداشتگاه» نوشته شده است و به همین علت بود هرکس که دوره مجازات را به اتمام رسانده باشد با بازداشتگاه سیاسی «طره» فرستاده می شد زیرا پس از بازداشت یهودیان، بازداشتگاه «ابوزعبل» بسته شد و تمام زندانیان آن به بازداشتگاه «طره» فرستاده شدند.

نقش زندان نظامی «ابوزعبل» در پیدایش اندیشه تکفیر

وضعیت حاکم در بازداشتگاه «ابوزعبل» با دیگر زندانها و بازداشتگاهها متفاوت بود. در این بازداشتگاه، جنگ روانی اعمال شده در پروسه شستشوی مغزی نقش خاصی ایفا می کند. زندانیان اخوانی در این بازداشتگاه با چشم خود دیدند که چگونه برادران نجوی سالم - زنی یهودی - پس از گذشت چند روز از بازداشت آزاد شدند و متوجه شدند که چگونه نجوی سالم بخاطر قرار دادن خودش در اختیار سربازان شکست خورده در جنگ 1967 م. مورد تقدیر حکومت قرار گرفت و پرچم جهادی به او بخشیده شد و دیدند که چگونه زندانیان یهودی از حق ملاقات برخوردار می شدند در حالیکه دیگر گروهها و جماعت های مخالف از این حق، محروم بودند تا

اینکه به آنها اجازه ملاقات داده شد ولی بعد از آزادی یهودیان از بازداشتگاه، حق ملاقات با این جماعت مستضعف در زمین - زندانیان اخوانی - به بهانه شیوع بیماری خطرناک لغو گردید. با تمام این اوصاف به بازداشت شدگان اعلام شد: هر کس حکومت را تأیید نکند به زندان نظامی؛ جایی که جهنم روی زمین است و حکم یک زندانی از پیش صادر شده و صدای شکنجه و شلاق از تمام اطراف و کناره های زندانیان شنیده می شود، فرستاده خواهد شد. در این گیرودار عده ای از زندانیان دست به یک عمل اجتهادی زدند و بر روی ورقه ای اعلام کردند که حکومت را تأیید می کنند و این ورقه را به تمام زندانیان نسبت دادند. اما اکثریت زندانیان بر این اساس که این اعلامی، فتنه و امتحان است و مسلمان نباید خود را در عذاب و سختی قرار دهد و در روز قیامت هیچ کس بخاطر اعمال و افعال دیگران مورد محاسبه قرار نمی گیرد - و آنهایی که اعلامیه را بنام همه نوشتند به اعتبار اینکه مورد اکراه واقع شدند به رخصت شرعی عمل کردند - سکوت اختیار کردند. ولی در این اثنا، از نظر تعداد اندکی از جوانان پخش آن اعلامیه به معنای تنبلی و سستی در امر دین و اطاعت و فرمانبرداری از اوامر غیر الهی تلقی گردید.

این مسأله در حوادث اول یونیو سال 1967م. هنگامی که تأیید حکومت توسط همه زندانیان خواسته شد کاملاً آشکار گردید، گروه اول همان شیوه ی قبلی را با نوشتن اعلامیه ای مبنی بر تأیید جنگ با اسرائیل و نسبت دادن آن به تمام زندانیان تکرار ساخت. از جمله افراد معترض و مخالف این اعلامیه استاد مأمون حسن هضیبی بود. اما او بعدها علت اعتراض خود را اسارت و بازداشت اعلام کرد؛ یعنی: شخص اسیر و زندانی فاقد آزادی فکر و اندیشه است و بنابراین دیدگاهش را درباره امور مهم جنگی که نیاز به اطلاعات کافی و شناخت حقایق بیشماری است نباید مورد توجه و ملاحظه قرار داد. اما در کنار گروه تأییدکنندگان و گروه مخالفان عده اندکی از زندانیان اعلام کردند همانگونه که، «ابن جوریون» و «اشکول» کافرند شخص رئیس جمهور نیز کافر است و هیچ تفاوتی میان آنها نیست و اختلاف کنونی اختلاف میان دو جامعه مصر و جامعه جاهلی اسرائیل است و اسلام از هر دوی آنها بری و بیزار است و خداوند متعال فرموده است:

قصص: 48

(سِحْرَانِ تَطَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُمْ لَكَافِرُونَ)

«این دو - قرآن و تورات - جادوهائی هستند که یکدیگر را پشتیبانی و تأکید می نمایند و ما هیچکدام را قبول نداریم».

پس از این مباحثات و مناظرات زندانیان مذکور در اماکن ویژه ای تحت عنوان «زندانان شمال» نگهداری شدند و در همین زندانها بود که بحث و گفتگو پیرامون پیدایش اندیشه تکفیر در بازداشتگاه «ابوزعبل» برخلاف بازداشتگاههای دیگر پدیدار گردید. آنها بعد از اینکه دوره تبعید و شکنجه را به اتمام رساندند از این بازداشتگاه آزاد و به دیگر زندانهای انفرادی برده شدند و در همین اتاقها و سلولها بود که افکار و اندیشه های پیرامون خود را تکفیر آشکار ساختند که مهمترین نماد و مظهر اندیشه تکفیری آنها از قرار ذیل است:

- نماز را به طور جداگانه می خواندند و اعلام کردند که دیگر زندانیان اخوانی به دلیل تأیید حاکم کافر توسط برخی و به دلیل سکوت برخی دیگر، کافرند و هر کس کافر را تکفیر نکند خودش کافر است.

- اعلام کردند تمام افراد جامعه به دلیل طرفداری و حمایت از حاکم «جاهلی» کافرند و نماز و روزه هیچ سودی برای آنان ندارد.

- اعلام کردند که تنها راه گریز از کفر، پیوستن به جماعت آنان و بیعت کردن با امامشان - جوانی از علمای ازهر بنام «شیخ علی عبده اسماعیل» [2] - است زیرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و

سَلَم فرمود: هرکس بمیرد و بیعتی در ذمه اش نباشد بر جاهلیت مرده است. اصول و مبانی و مفاهیم این اندیشه و دیدگاهش درباره نصوص شرعی در ادامه این کتاب بررسی خواهد شد.

- [1] . جوانی است که در سال 1966 م. محکوم به زندان ابد با اعمال شاقه گردید و دولت به او وعده داد در صورت همکاری در تحقیقات و سیاستی که بر ضد اخوان المسلمین در پیش گرفته است او را آزاد کند. وی هنگامی که دیگر تاب تحمل چکمه شکنجه را نداشت تصمیم به همکاری با آنان گرفت. او در طرفداری از عقیده خود بسیار افراطی بود.
- [2] . او در واپسین روزهای بازداشت در زندان سیاسی «طره» از این افکار و اندیشه های خود دست برداشت که در بخشهای بعدی این کتاب توضیح داده خواهد شد.